

محمد امین ادیب طوسی

استاد دانشگاه

مکتوب دوم

دوست عزیزم! در نامه پیش وعده دادم که بحث خود را درباره لغات دخیل دنبال کنم. اینک با توجه به مطالب گذشته یادآور می‌شوم که لغات دخیل در یگ زبان مانند افراد بیگانه است در کشور دیگر، بیگانه‌ای که مقیم کشوری میشود از دو حال خارج نیست: یا فردی است مفید که وجود او در آن کشور منشاء اثر است، و یا انسانی است بی مصرف که هیچگونه نفعی از وجود او برای آن کشور متصور نیست.

در صورت اول چون فرد بیگانه مورد احتیاج است در کشور میزبان با احترام پذیرفته میشود و با قبول تابعیت در شمار افراد آن کشور درمیآید و دیگر نمیتوان نام بیگانه بروی نهاد.

و اما در صورت دوم که بیگانه‌ای بی مصرف است طبعاً در آن کشور برای او جایی نیست و باید هر چه زودتر او را بترك اقامت و ادارت و مجبورش کنند که بمملکت خود برگردد.

لغات دخیل نیز در يك زبان همین حکم را دارند، اگر لغتی لازم باشد قبول میشود و با پذیرفتن تابعیت تحت قواعد دستوری آن زبان در میآید و اگر بوجود آن احتیاجی نباشد باید از بکار بردن خودداری شود و اجازه ندهند که موجب اختلال و نابسامانی در زبان گردد.

و اما اینکه چگونه لغتی لازم و یا غیر لازم است تشخیص آن از وظائف فرهنگ زبان است و اگر ما بخواهیم در این باره ضابطه‌ای ذکر کنیم باجمال میتوانیم بگوئیم کلماتیکه معادل فارسی ندارند لازم و آنها که معادل فارسی دارند غیر لازمند مثلاً اصطلاحات

دینی که از راه دین اسلام وارد زبان فارسی شده‌اند غالباً کلماتی هستند که معادل فارسی ندارند و حفظ آنها در زبان لازم است مانند: حج، تکبیر، تشهد، شهادت، رکوع، سجود، تکبیرة الاحرام، قربانی، فدیة، کفاره، سبع المثانی و غیره که عموماً اصطلاح دینی هستند و باید با همان صورت خود حفظ شوند، معیناً در این مورد هم پیشینیان ما هر جا ممکن بوده کلمه را فارسی کرده‌اند و مثلاً عوض «صلوة وصوم ووضوء» بترتیب کلمات فارسی نماز، روزه، آب‌دست یا دست‌نماز بکار برده‌اند.

همچنین اصطلاحات علمی از قبیل: طبیعت، دهر، علت، تسلسل، دور، قضیه، حجت، برهان، اصل، فرع، موضوع، معمول و امثال اینها که در کتب علمی آمده و معادل فارسی ندارند و در عداد لغات لازم بشمار می‌روند، اگر چه در این باره هم قدما ناچائیکه امکان داشته‌کوشیده و برای لغات علمی معادل فارسی درست کرده‌اند و بیش از همه در اینراه ابوعلی سینا، ابوریحان، ناصر خسرو و با با افضل زحمت کشیده‌اند و ما میتوانیم با مراجعه بکتاب این دانشمندان دهها اصطلاح فارسی شده بیابیم مثلاً ابن سینا «قائم بالذات»، «ایستاده بخود» و ناصر خسرو «بقاء مطلق» و «موحد» را بترتیب «درنگ و باشاننده» اصطلاح کرده و برای فهرست کامل این قبیل کلمات میتوان بمقدمه لغتنامه مرحوم دهخدا رجوع کرد.

از لغات لازم قسمتی هم مربوط بامور سیاسی و اجتماعی یا حوائج روزمره است مانند، غزاء، سلطان سیاست، ملت، دولت، انهاد، اشراف، خطبه، تعصب، غیرت، قضاوت، رأی، آلت و غیره که معدودی از آنها نیز بوسیله گذشتگان، ترجمه شد ولی غالباً کلماتی هستند که معادل فارسی ندارند و اگر دارند مانوس نیست.

اینک که معنی لازم و غیر لازم دانسته شد فرهنگستان زبان میباید قبیل از هر کار به تهیه صورتی از این دو گروه بپردازد و لغات غیر لازم که فارسی معمول دارند از قبیل «الم» بجای «درد» یا «محنت» بجای «اندوه» و «عمل» بجای «کار» و امثال اینها را،

کنار بگذارد و مردم را وادارد که عوض آنها معادل فارسی را بکار برند سپس کار خود را بر روی لغات لازم منحصراً کند باین ترتیب که ابتدا بطبقه بندی آنها بپردازد و لغاتی را که فارسی دارند ولی فارسی آنها متداول نیست از آن صورت بیرون بکشد و مردم را وادارد تا بجای کلمات واصطلاحات نامبرده فارسی آنها را بکار برند و در این راه کتب ادبی قدیم و دیوان شعرای بزرگ و مخصوصاً تفسیرهای فارسی قرن چهارم تا ششم میتواند برای فرهنگستان راهنمای خوبی باشد چه غالباً نویسندگان تفسیرهای فارسی کوشیده اند برای کلمات عربی قرآن معادل صحیح فارسی پیدا کنند و وظیفه دینی آنانرا واداشته که اینکار را با نهایت دقت و امانت انجام دهند و از این جهت درخور اطمینان میباشد مثلاً در تفسیر ابو بکر عتیق نیشابوری که در اوائل قرن پنجم نوشته شده تا هر جا ممکن بوده معادل فارسی کلمات قرآن را آورده و می بینیم مثلاً عوض لغات و ترکیبات: «شهرت دادن» قصد کردن، راضی شدن، لازم و ضروری، احاطه کردن و مهیا «بترتیب: آواز افکندن، آهنگ کردن، ازدل یافتن، در بایست، در کشیدن و ساخته و فراهم» را آورده و ما میتوانیم از اغلب آنها استفاده کنیم.

اینکه میگویم اغلب برای آنکه در بعضی موارد بنظر من حفظ لغت اصیل از پذیرفتن معادل فارسی آن بهتر است و آن هنگامیست که معادل فارسی کاملاً دور از ذهن باشد مانند آوردن بیک بجای اما و بر تاویدن بجای تحمل کردن. و یا فارسی آن در ذهن مردم ایجاد اشتباه کند مانند بکار بردن برگ عوض میل و رغبت یا بر چسبیدن بجای تکیه کردن و از این قبیل لغات که مرور زمان آنها را بکلی با ما بیگانه ساخته و ذهن ما با آنها آشنا نیست و حکم مردهای را دارند که بخواهیم از نو آنها را زنده کنیم.

در اینجا بد نیست بیک نکته اشاره کنم، و آن اینکه دیده میشود بعضی نویسندگان با وجود عدم صلاحیت علمی یا رسمی بخود اجازه میدهند که بصرف تعصب و از روی

چهل کلمات دخیل متعارفرا بلغات ساخته و پرداخته نامتعارف خودشان تبدیل کرده در نوشته‌هایشان بکار برند، این عمل نه تنها فائده‌ای ندارد بلکه موجب گمراهی و زحمت خواننده نیز میشود و چون يك نوع اختلال در زبان فارسی است میتواند نام خیانت بر آن نهاد و این خیانت سابقه تاریخی دارد و در عهد اکبر شاه هندی عده‌ای ماجراجو دور هم جمع شده و کتابی بنام دساتیر پرداختند و آنرا کتاب آسمانی خواندند. در آن کتاب سعی شده بود که تمام کلمات فارسی باشد و چون اینکار ممکن نبود از خود لغاتی جعل کرده و در آن کتاب گنجانیدند و در آخر کتابهم فرهنگی برای آن لغات نوشتند و ادعا کردند که آن لغات فارسی اصیل است در حالیکه اغلب کلمات وضع شده نه صورت فارسی دارد و نه خوش آیند است مانند بوباش بمعنی سرمد و بووات بمعنی محسوس و پیه بمعنی عرض و ناهمستار بمعنی نفس ناطقه و از این قبیل . . .

این لغات که امروزه مورد تمسخر دانشمندانست هیچکدام نتوانست در زبان فارسی برای خود جا باز کند و حتی فرهنگهای عصر حاضر نیز آنها را نپذیرفت اما فرهنگستان سابق یکی از آنها را بکرسی نشاند و آن کلمه تیمسار بمعنی حضرت است که امروزه در ارتش معمولست در حالیکه معنی واقعی کلمه هیچ مناسبتی با حضرت ندارد و ترکیبی است از « تیم » بمعنی کاروانسرا و « سار بمعنی سر » و رویهم معنی آن رئیس « کاروانسرا » است.

حال اگر این آقایان لغت پرداز می‌خواهند وارث صاحبان دساتیر باشند عرضی نیست ولی باید دید جز اتلاف وقت خود و جلب نفرت دیگران ، چه نتیجه‌ای از این عمل خود میبرند ؟ بنظر من اگر کار این قبیل اشخاص از نظر علمی هم صحیح باشد باز چنین حقی ندارند و اینکار صرفاً باید بوسیله يك انجمن رسمی علمی انجام

گیرد تا ضمانت اجرائی داشته باشد همانگونه که دیدیم فرهنگستان سابق لغاتی صحیح یا ناصحیح وضع کرد و چون سمت رسمی داشت توانست موضوعات خود را متداول کند چنانکه امروزه مثلاً بجای «عدلیه» «دادگستری» و عوض «ادعای نامه» «دادخواست» میگوئیم و طوری بآن انس گرفته ایم که دیگر تغییر آن بسادگی امکان پذیر نیست!

اینک نامه خود را بهمینجا ختم میکنم و دنباله مطلب را بمجاللی دیگر موکول مینمایم. ارادتمند - ادیب طوسی

خیام چه در خارج و چه در ایران به باده ستائی اشتہار دارد ،
 بعدیکه نام وی ملازم میگزساری و گاهی عنوان امکنه ای میشود که محل
 عیش و نوش و خوش گذرانی است. حتی بعضی بارزترین مشخصات سخن
 او را ستایش باده گفته اند . ولی نکته شایسته توجه این است کسه در
 رباعیات اصیل خیام ، یعنی رباعیہائی که در مستندات قابل وثوق آمده
 است امرچنین نیست مثلاً در ۳۱ رباعی مجموعه نزہة المجالس فقط ۵
 رباعی هست که از باده گساری دم زده است و در ۱۳ رباعی مونس الاحرار
 نیز بیش از ۵ رباعی نیست که از می سخن بمیان آمده باشد . در رباعی-
 های مرصادالعباد و تاریخ گزیده و جوینی و وصاف مطلقاً سخنی از باده
 نیست . ونکته مهم تر اینکه در هیچ یک از این ده رباعی نزہة المجالس
 و مونس الاحرار باده مستقلاً و بالذات موضوع سخن نیست بلکه همه
 جا با تفکری توأم است و یا مقرون است بصورتی از انفعالات نفس شاعر .
 (دمی با خیام)